



۲۰۱۸/۰۶/۱۸

دوکتور محمد اکبر یوسفی

هویت نژادی، هویت کلتوری و هویت سیاسی!

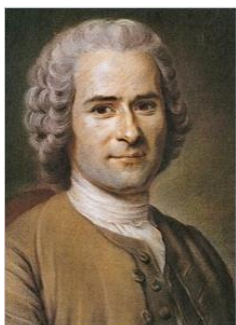
همه ما ممکن هر روز در "کلب های بوتوب"، که اکثراً ممکن شامل پروگرام های تلویزیونی "بی بی سی"، "طلوع" و یا کدام پروگرام "۱"، نیز بوده باشند، بشمول "فیسبوک" و "تویتر" و سایر "سایت ها" و "میدیا های الکترونیکی"، تبصره ها و اظهار نظرات مختلف و متضاد را هم شنیده باشیم که در باره ترکیب "اینتی" و اجتماعی افغانستان و خصوص ریشه های "نژادی" هر یک از گروه های اجتماعی کشور ما، ابراز نظری می کنند. قریب هیچ یکی از اظهار کنندگان را نمی توان، از صدمات ذهنی ومقید در برداشت های "راسیستی" فارغ شمرد. داشتن کدام گروه معین خون، انسان را از همان لحظات تولد، نمی تواند به عنوان یک "ماشین خودکار" "راسیستی" بسازد. بعضی از چنین صحبت کنندگان را، که "تلویزون" ها، از موقف و مقامی که در امور اداری، اجتماعی و حتی امور "علمی - اکادمیک" دارند، دعوت می کنند، بهمان پیمانانه غیر علمی و "ذهنی" و غیر مستند هم صحبت می کنند، که سهداران دیگر در حاکمیت قدرت کنونی آنها، به فساد اداری، بی بسابقه مشغول اند و بی باکانه، ادامه می دهند.



Baron de Montesquieu, 1728

درین نوشته کوتاه، فقط چند "نمونه"، از اظهارات "ذهنی" بعضی از آنها را، از همچو نمایشات، تذکر می دهیم، که در حقیقت "تعفن" خفه کننده "راسیزم" هم، از آن به مشام می رسد. در یکی ازین برنامه ها، درموضوع بحث اول آنها، به آنچه آغاز نموده اند، تاریشه کلمه "افغان" را دریافت کنند و با ذکر عناوین کتب که هر یک توضیحات مختلف داشته اند، مشغول بحث شده اند. یقین است، که "نشخوار" همچو موضوعات فقط توسط تعداد محدودی از افراد منسوب به محافل "راسیستی" صورت می گیرد. اینکه چه هدفی را طراحان اصلی این برنامه، در پس پرده نهفته داشته بوده باشند، برای این نویسنده، دقیقاً معلوم نیست، اما اینکه، اداره کننده برنامه، ممکن کارمند "بی بی سی" بزبان فارسی بوده باشد، فاقد کدام هدف

مضر برای سلامتی مردم افغانستان، بوده نمی تواند. اشتراک کنندگان در استدلال های آنها، زیاد تر از جامعه انگلستان هم نام می برده اند. ممکن است، که همه در انگلستان زندگی داشته باشند. شیوه های استدلال های بعضی از آنها، طوری محسوس بوده است، که هر یک از این افراد، مطابق میل و برداشت شخص خود آنها و هم بر حسب تمایلات

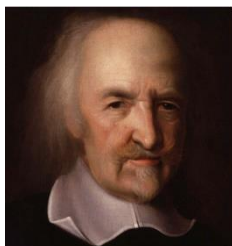


Jean-Jacques Rousseau,
Pastell von Maurice Quentin
de La Tour, 1753



به زبان و فرهنگ احتمالی کدام "اینتی" خاص، که ممکن در ذهن خود آنها، بیک "نژاد" و "اینتی" خاص منسوب شناخته شده باشد، از دیگران هم چنان در گفتار و کردار آن ارزش ها را، مرعی الاجرا می خواسته اند. آنچه توجه را بخود جلب نموده می توانست، تفاوت نظر و هم فرق در درک از تفاوت میان "قانون" و "حقوق" نیز محسوس گردید. این نویسند، از نگاه مسلکی، حقوقدان نیست، اما بنابر ضرورت در حیات روزمره، با اساسات لازم حقوقی و اینکه یک انسان در محاکم، از جانب "قضات" بر اساس کدام مواد "قانون" بر حال یک کشور، صاحب "حق" شده می تواند، تا حدی مفهوم است. در جوامع دارای "سیستم حقوقی" و یا دولت های مبتنی بر "دولت حقوق"، مردم آن، در تکیه کلام های آنها، همیشه بزبان می آورند که "حق داشتن یکی است" و "حق را حاصل نمودن" چیز دیگری است. اینرا هم می دانند که از روی مشاهدات تاریخی "قوانین" بیشتر، از جانب "دیکتاتور ها" "دیکته" شده است. درینجا توجه خوانندگان محترم را، به این نظرات "دانشمندان" اروپائی جلب می کنیم که دولت های آنها را در مراحل مختلف تاریخ، اعمار و ترمیم نموده اند، که بعضاً به سیستم های "با ثبات" انکشاف یافته رسانیده اند. بطور نمونه در اسناد تاریخی می خوانیم: «تقسیم قدرت کاملاً بر اساس اثر اساسی»، چارلز د مانتیسکو (CHARLES DE MONTESQUIEU) (۱۶۸۹م -

۱۷۵۵م)» (۶۶ سال عمر کرده است، فقط ۸ سال بعد از تأسیس دولت پادشاهی افغانستان در سال ۱۷۴۷م، وفات نموده است.)، تحت عنوان «**مطابق روح قانون**»، که در سال ۱۷۴۸م «(قریب یک سال بعد از تأسیس پادشاهی "درانی" یا "ابدالی" در افغانستان)، نشر شده است. این نوع تقسیم قدرت، قبلاً توسط "ارسطو" تفکیک یافته است، "مانتیسکو" هم چنان برین سه "ستون": "مقننه"، "اجرائیه" و قضائیه" با تفاوت می نگردد. بر آنچه "مانتیسکو" وزنه سنگین گذاشته است، همانا تصدیق بر "مالیات" است، که به عنوان مهمترین نقطه در قانونگزاری شناخته شده است.



Thomas Hobbes (Ausschnitt aus einem Gemälde von John Michael Wright, circa 1669-1670)

متعاقباً از "ژان ژاک روسو" (JEAN JACQUES ROUSSEAU) (۱۷۱۲-۱۷۷۸) م، به عنوان راه گشای دیگری از هواداران، "دیموکراسی مُدرن" دانسته اند. "قرارداد اجتماعی" او درست، در سال ۱۷۶۲م، به چاپ سپرده شده است. آنطوریکه "بودین" (BODIN) (متولد ۱۵۲۹م و یا ۱۵۳۰م در "انگروز" (Angers) و وفات در سال ۱۵۹۶م در "لاون" (Laon)، یک "تیئوریسن دولت" (در فرانسه). از او هم چنان به عنوان مؤسس مفهوم "حاکمیت" و خود ارادیت یاد کرده اند، تذکار می یابد که "شش اثر او در باره دولت از او بجا مانده است.) و "هوبس" (HOBBS)، طوری که در یک مقاله قبلی از او بحیث "ریاضی دان"، "فیلسوف" و "تیئوریسن دولت" در انگلستان، یاد شده است (متولد: ۵ اپریل ۱۵۸۸م و وفات ۴ دسمبر ۱۶۷۹م)، نیز بر لزوم یک دولت، که "روسو" نیز بیان داشته است، تأکید ورزیده اند، در عین حال، یک تبرئه تیئوریک هم برای "انحصار قدرت" را، پیشکش می کنند. حال وقتی این نسل نوین مبلغین دولت فعلی افغانستان، به بحث های پراکنده در باره قانون و یا در باره دولت حرف می زنند، روشن نیست، که اولاً چه نوع سیستم حقوقی را در افغانستان، در حال تطبیق می بینند. جای شک نیست، که کشور بیک سیستم "دولتی مُدرن"، نیازمند است. تا اکنون کشور افغان ها، در تاریخ کمتر از سیصد سال، چندین مرتبه، با بحران دولت، روبرو شده است.

در بحران کنونی افغانستان، اقل در بیش از سه دهه به اینطرف، بر اوضاع کشور، بیشتر از هر وقت دیگر، "راسیزم بنیادگرایی مذهبی" و "راسیزم نژادی"، مسلط است. در تحت نام "اسلام". "وهابیزم" و "اخوانیت"، "اخوان المسلمین بین المللی" و "شیعیزم" بین المللی به پیش برده می شود. این تنظیم های "جنگی" واضحاً هر روز از شمول موضوعات "کلتوری" و "فرهنگی" در "ستراتژی سیاسی" آنها، نام می برند. و وقتی اگر تنها اظهارات "معاون دوم رئیس جمهور افغانستان" را در باره گزارش ایشان از سفر به هرات، از نظر بگذرانیم که در باره وجوه مشترک "شیعه" و سنی" و هم چنان روابط "هزاره" و دیگر "اقوام" را مطرح بحث قرار میدهد، دلایل کافی برای این نگرانی وجود دارد، که از آینده تاریک و وحشتناک در برابر "دیموکراسی" اعلان شده در افغانستان، پیش بینی می گردد.

در مباحثات تلویزونی، اشتراک کنندگان، طوری ابراز نظر و انتقاد می نموده اند، که به صراحت خلا های درک علمی، و یا عمداً طرح موضوعات بی اساس در تحت نام موضوعات علمی محسوس بوده است. آنچه بوضاحت محسوس بوده است، اینست که هر یک از آنها، یک "فکت" و یا "معلومات" تأریخی را از کدام منبع یاد می کردند و بر طبق، شیوه استدلال، حکم مستحق بودن خود را بیان می نمودند، برای آنها، با عوامفریبی، آنچه در "خط است"، اهمیت داشته است. انتظار از فرد مقابل را هم طوی افاده می نموده اند، که فرد مقابل باید، بمعیار معین، از زبان، کلتور خاص احتمالی ای که ممکن خودش، به آن منسوب بوده است، مراعات شود.

یکی از صحبت کنندگان خود را "پشتون" یاد کرد و در حالی که بزبان "دری" صحبت می کرد، بیک اشتراک کننده دری زبان گفت، که با وجود اینکه او "پشتون" است، چنین مقایسه کرد، و گفت که "دری" او بحیث پشتون، قوی تر از "پشتوی" است، که ممکن اشتراک کننده دری زبان، بتواند صحبت کند. جانب مقابل طوری افاده نمود که گویا



Jean Bodin

ضرورت نداشته است که پشتو بیاموزد. همچو مناقشات را از سالها، به اینطرف، حتی در سطح پارلمان بین همچو افراد می شنویم، صرفنظر از اینکه واضح نبود که این بحث ها را، به چه هدف انجام می دهند. جالب تر از همه اینست که یکی از آنها، افسانه هایی را بزبان می آورد، که گویا افغان "ریشه نژادی یهودی" داشته باشد. اشتراک کننده دیگر گفت که این نظرات رد شده است. چنین پروپاگند ها را، فعالین یک جناح "راسیستی" و "شوونیستی" علیه جناح دیگر، انجام می دهند. درین تبصره ها، واضح تفاوت نظر وجود داشته است، که آیا "افغان" و "افغانها" همان "پشتون ها" اند و یا نه و حتی یکی از آنها در جایی چنین افاده کرد که پدرش پشتون و مادرش "تاجیک" است. در اخیر مشکلی داشته است، تا خود را از نگاه "ریشه نژادی" بشناسد. شخص مذکور چنین بنمایش می گذاشت، که شخص تحصیل یافته است.

حال به این محترم باید گفت، که نه تنها در افغانستان، در تکثر، دو جنس، یعنی زن و مرد نقش دارد، بلکه غیر از آن در هیچ جایی دیگر هم ممکن نیست. در سراسر دنیا ازدواج ها، بین وابستگان نژاد ها، و پیروان مذاهب مختلف هم صورت می گیرد، که هر فرد انسان، این حق آزاد را دارد. برای جناب ایشان باید گفت که در افغانستان، جمعیت هایی موجود اند، که ممکن خون آنها مانند خون یک "پشتون" باشد، عبارت دیگر "دی ان ای" (DNA) آنها، پیوند های داشته باشد، اما بزبان پشتو صحبت نتوانند. آنها خود شانرا، "پشتون" می دانند. بهمین ترتیب جمعیت های موجود اند، که پشتو صحبت می کنند، ممکن "دی ان ای" (DNA) آنها، با نسل های پشتونی رابطه نداشته باشد. آیا این مسئله مهم است، که انسان چی "دی ان ای" باید داشته باشد؟ آیا پس از تولد یک انسان، در طول عمر، این "ترکیب خون" تغییر می کند؟ تا اکنون ثابت نشده است، که انسان وقتی متولد می شود، کدام "میراث معنوی" در مغزش ذخیره شده موجود باشد، تا در زندگی، او را در مناسبات "سیاسی - اجتماعی" حاکم بسازد.

بناءً اگر "هویت" را به ارتباط نسب و یا روابط خونی محدود تعریف کنیم، می تواند "هویت نژادی" نام داده شود. این هم فقط بحیث یک مشخصه می تواند قبول شود. این مشخصه نه افتخار است و نه عیب. این مناسبت تثبیت شده تا آخر عمر غیر قابل تغییر است. مسئله برتر و یا کمتر صدق نمی کند. با وجود اینکه "نژاد پرستان"، برتری "نژادی" را می پذیرند.

برای اشتراک کننده دیگر درین بحث، که مکرراً کلمه "شهروند" را بجای "تبعه"، بکار می برد و مخالف آن بود که به او "افغان" گفته شود و یکی دیگری از آنها در رابطه با تذکره ها، استدلال می نمود که برایش کافی بوده است، که نام افغانستان، "جمهوری اسلامی افغانستان" است. افاده می نمود که گویا نسبت "افغان" ضرور نیست.

برای این اشتراک کنندگان بحث، که اگر مدعی هویت "ملی" باشند، توضیحات ذیل "اندرسن" را پیش چشمان آنها قرار می دهیم:

اختراع ملت، عنوان کتابی است، که "بیندیک اندرسن" در سال ۱۹۹۶م، بچاپ رسانیده است. پروفیسر متوفی، درین اثر تحقیقاتی خویش در جهت ارتقای غنای دانش درین مورد، یک پیش نویس مثنوی را از خود بمیراث گذاشته است. در متن گزارش یک مصاحبه قریب یکسال قبل از وفاتش، بر طبق تعریفی که از "ملت"، در اثر خویش تحت عنوان "انجمن ها" افاده نموده است، مصاحبه کننده هفتنامه "دی سابت" مختصراً چنین بیان می دارد: «... ملت ها انجمن ها و جمعیت های معرفی شده اند»، زیرا اعضای آن، که اکثراً با دیگران هرگز معرفی و آشنا نخواهند شد، لیکن در کله و حافظه هر یک از آنها، تصور انجمن و اجتماع آنها، وجود دارد. این بدان معنی است که: انجمن های دیگر قابل تصور می باشند. از دید "اندرسن نخست با استعمال یک زبان مشترک، نه زبان مذهبی، یک ملت بوجود می آید. بهمین علت است، که از نظر "اندرسن" غلط بوده است، که از «زبان طوری کار گرفته شود، مثل آنکه "ایدیالوژهای" ناسیونالیستی از آن کار می گیرند: به عنوان سمبول "ملت - بودن". مهمترین خاصیت زبان بیشتر در آنست، که یک انجمن معرفی شده را پیش می کشند.»

این وضعیت، از نظر "اندرسن"، نخست زمانی ممکن گردیده است، که سرمایه داری جوان اروپائی، در آلمان بازی مشترک چاپ کتب را پراه می اندازد. در عصر و زمان "چاپ کتب سرمایه داری"، تراکم مراسم "رمان" (Roman) و "روزنامه" خواندن آغاز می یابد، که بقول نویسنده "هر یک آنرا تنها انجام می دهد" و در عین زمان هریک می داند که: "میلیون های دیگر هم با من" همزمان انجام می دهند. "آدم هیچگاه همه دیگران را نمی شناسد، اما همه یک انجمن یا جمعیت را تشکیل می دهد."

نباید از نظر دور داشت، آنچه که در "اروپا" و "شمال امریکا" بطور مختص، بیشتر از نقاط دیگر جهان رخ داده است، اینست، که "مدرنیسم" را در همین بخش های کره خاکی ما، با سرعت و شدت بیشتر، موازی با تطبیق اختراعات "روز افزون" ماشین و "تولید ماشینی"، به پیش برده اند. طوری که "اندرسن" درست افاده نموده است، با پیروزی انقلاب "فرانسه"، توسعه "شهر ها"، بمثابة "مراکز صنعت"، رشد و تقویت "علم و هنر" و "کلتور نوین"، زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را، بر قرار نموده است. وقتی در روند "مدرنیزیشن" و پیروزی انقلابات اجتماعی سیاسی، با پیروزی انقلاب فرانسه بوده است که، تمام این ساحات یاد شده را در بر گرفته است. کمیت بزرگ انسان ها از مناطق اطراف شهر ها، بسوی شهر ها هجوم آورده اند. در نتیجه ریشکن ساختن "نظام فئودالی"، مالکیت بزرگ بر زمین هم از دست آنها گرفته شده و زراعت ماشینی نیز، نیروی انسانی را فاضل ساخت. این بخشی از نیروی کار انسانی، که از قید آن حاکمیت "اشرافیت فئودالی" رها یافته بودند، بسوی شهر عزیمت نموده اند. برای جذب و اداره آنها، این "بورژوازی صنعتی" بوده است که با استفاده از "هژمونی" ای که در رهبری جامعه داشته

است، حل درست یافته اند. درین مرحله برای اینکه بتوانند از این نیرو های انسانی، بوجه احسن و مناسب استفاده نمایند، قبل از همه به آموزش و تعلیم عامه، در همه بخش ها، تدارک دیده اند. درین مرحله، مناسبات سابق "ارباب رعیت" جای آنرا به اتباع دولت خالی کرده است، که در زبان انگلیسی، "citizen" و در زبان آلمانی، بطور نمونه، کلمه "Bürger" بمفهوم تبعه دولت، بکار رفته است. کلمه "بیورگر" (Bürger) قبل ازین مرحله اصلاً به قشر یا محافل "مرفع" شهر ها، یاد می شده است. که از نفوذ و قدرت قابل ملاحظه در نظام "اجتماعی" و "سیاسی" و حتی از کلتور معین زندگی، برخوردار بوده اند. این اصطلاح تبعه دولت که در حقیقت با توسعه شهر ها، در ذهن انسان ها جا داده شده است، بتدریج با جلب و جذب آنها در امور اجتماعی و امور اداری - سیاسی و اداره صنعتی، که از آزادی های "انفرادی" برخوردار بوده اند، قدم بقدم، از نفوذ و امتیاز "گروپ های مرفع" و "اشراف" گذشته، کاسته شده است.

نسل جدید افغانستان، که اداره کنونی "سیاسی - اجتماعی"، را تسخیر نموده اند و عمدتاً از "مهاجرت" برگشته اند، می کوشند، تا "ترجمه" کلمات را از زبان های خارجی، ممکن به فکر اینکه "مدرن" است، استعمال کنند. احتمال دارد، کسانی که بجای کلمه "تبعه دولت"، کلمه "شهروند" را بکار می برند، کمتر توجه کرده باشند، که در جامعه "غیر صنعتی" افغانستان، بمعنی اصلی کلمه، در دهه های قبل از "آغاز بحران"، تفاوت های فاصل بین سطح زندگی، "شهر" و "ده"، مسلط بوده، حساسیت ها و پیشداوری های "آزار دهنده"، در مناقشات "شهری" و "دهاتی" وجود داشته است. شهر های کنونی افغانستان، راه معمول توسعه را، نه پیموده اند. کشور ما که در جنگ ویران است، بسیاری از مهاجرین برگشته، ممکن هیچ شناختی هم از زندگی در دهات افغانستان را، نداشته باشند. بسیاری ازین "جوانان" و بخصوص کسانی که در "میدیا های" جدید توظیف شده اند، هر یک با خود، تصاویر معینی را از خارج آورده اند. اولاً در قید استعمال "کلمات" بیگانه، مانده اند. بطور نمونه، وقتی در جامعه افغانستان از اصطلاح "نخبگان" کار می گیرند، ممکن چنین اشتباهی هم مرتکب شوند که بعضاً این کلمه "نخبگان" را، بیک گروپ "آرزویی" در مطابقت با "روشنگر" های اروپا و امریکا، عوضی بگیرند و فکر کنند که این نخبگان در سطح "فیلسوفان" و "روشنگران" اروپائی در دوره "رنسانس"، صاحب نظر باشند. نظرات فیلسوفان آلمان اروپا، و سایر کشور های غربی تا امروز تازه نگهداشته شده است، مردم در جوامع آنها، از آن نظرات پیروی می کنند. وقتی اگر جوانان ما، مفهوم "هویت ملی" را تعریف می کنند، باید دقت کنند، که آیا این چنین "هویت" را، برای افراد جامعه می پذیرند، که در یک "دولت مدرن" زندگی می کنند، یا اینکه روابط "ایتنی" و "مذهبی" فرد را در اهداف سیاسی دخیل می سازند. قبل از اینکه درین راه تلاش می ورزند، باید توجه نمایند، تا از اتباع دولت افغانستان در داخل کشور، فوراً تقاضای حرکات و مراعات های "مدرن" را نداشته باشند، اولاً باید به مردم افغانستان هم چنان همان زمینه های "تعلیم و آموزش" را فراهم سازند، تا بتوانند با کلمات "بیگانه" هم خود آنها، آگاهی حاصل نمایند.

در یک بحث دیگر، وقتی، در مورد علل "نزاع قومی" پرسش بعمل می آید، جواب دهنده اول که می توان "فاضله دانی عقل" دانست، با بی نظمی و مهارت عوامفریبی، به چنان چرنندیات و لفاظی آغاز می کند، و مدعی می شود، که گویا این منازعات "قومی" از "ابد" وجود داشته است. کسی که از چنین ادعا پیروی کند، در قطار همان "شوونیست" ها شمرده می شوند که پدیده "ملت" را هم از همان آغاز خلقت بشر، مدعی می شوند. ب این حرف آنقدر بی معنی است، که ارزش بحث ندارد. این بازیگران معاشخو، بسطج جهان سرمایاداری، که حال در افغانستان از جانب مراکز با صلاحیت، قوای "اشغالی" مقرر شده اند، درست بر طبق برنامه های "استعمار نو" در شرایط تسلط "تکنالوژی اطلاعاتی" و موج جدید "گلوبالیزم"، توجه مردم عوام را بسوی دشمنی "قومی" منحرف می سازند، تا صاحبان قدرت، بتوانند از همه عوامل، در جهت حفظ منافع آنها، استفاده کنند و در حال حاضر، یعنی درین شرایط بحرانی، که مواضع حاکم و تعیین کننده را در اختیار دارند، در یک آینده طولانی، نیز تضمین حاصل نمایند.

این افراد از حقایق تاریخی چشم پوشی می کنند و ارزیابی های را که اختراع "اقوام" را عمدتاً از جانب "استعمار" و در صدر همه، از جانب "استعمار برتانیه" می دانند، این بی مغز ها، نفی نموده، برخلاف با سابقه "ابدیت" بیوشانند. بعضاً ارضای چنین تمایلات را می طلبند و با "خواست ملی" به مغالطه می گیرند.

درین رابطه، برای رد این "جنگ" گوئی ها که نزاع "قومی" را یک مصیبت "ابدی" می شمارند، از مقاله قبلی، قسمتی از متن را دوباره نقل می کنیم، که برین ادعای آنها، مهر باطل زده می تواند. «حال به این چند سطر از نشرات "بی بی سی"، که در باره وضعیت اجتماعی کابل، قبل از تأسیس سلطنت ۲۷۱ ساله، تحریر یافته است، توجه نمائید. «در داستان های متعدد، کابل، با نام یاد شده است. در شاعرانه ترین آن، از کلمه "آب" ذکر شده است، در وسط آن کلمه "گل" هم دیده شده است. حال یک شهر اسلامی است، با تاریخ طولانی آن، آمدن و رفتن مذاهب مختلف را دیده است. زمانی مرکز زرتشتی (زردشتی) و بودیزم بوده است. شهرت آن در سراسر پارس، آسیای

میانه، هند، چین و یونان قدیم پخش گردیده است. در سروده های قدیمی هند، به استناد بر منابع "ریگویدا"، از آن (کابل)، بعنوان یک شهر مطلوب و آرزویی توصیف شده است، و حتی از آن بعنوان جنت در بین کوه ها، نیز یاد کرده اند. این شهر در اطراف قلعه قدیمی "بالا حصار" توسعه یافته است، که بر بالای تپه، آباد گردیده، از آن تپه شهر را زیر نظر دارد. این شهر، شاهراهی بوده است، که راه شرق را بسوی هند و راه غرب بسوی قندهار و ایران و راه شمال را هم به سمرقند و شهر های آسیای میانه، رهنمائی می نموده است.

کابل را شاعران پارسی و ترک به نسبت زیبایی آن، خیلی توصیف نموده اند و در قرن شانزدهم این شهر بعنوان شهر محبوب و برگزیده بابر اولین امپراتور مغل، یاد شده است. او درین شهر یکسلسله قصرها و مساجد و باغ ها آباد کرد، خودش هم در وسط باغ محبوب و طرف توجه او، مدفون گردیده است.

اولین اروپائی، یک جهانگرد انگلیسی، بنام "جورج فوستر"، که در قرن ۱۸ از کابل دیدن نموده است، ازین شهر بعنوان "بهترین و پاکترین شهر در آسیا" تعریف نموده است. "فوستر"، خودش هم بر آن معتقد بوده و هم آنچه را از خاطرات و یادگار های امپراتور بابر خوانده بود، تصدیق نموده است. بابر گفته بود: "کابل دیگ ذوب برای مردمان و زبان هاست". درینجا پشتون با پارسی، ترک با هندی ها مخلوط اند. بابر از ۱۳ زبان مختلف که در شهر صحبت می شده است، نام برده است. کابل به زیبایی حرمت می گذاشت. و این فضای جهانی تا عصر نوین، یا دوره تجدد، نگاه داشته شده است. «نباید از نظر دور داشت، که در طی هزاران سال، رژیم های "قلمروی" و "پادشاهی های امپراتوری" از یکطرف در رشد "زبان و فرهنگ" گروپ های اجتماعی "اینتی" بعنوان قدرت حاکم، سهمی نداشته اند، از جانب دیگر بخاطر حاکمیت آنها، از دامن زدن به اختلافات بین این گروپ ها، و تحریک تفاوت های فرهنگی و نژادی، اقلاباً با شدت و وسعت قابل ذکر هم، کار نمی گرفته اند. شواهدی هم درین مورد، وجود ندارد. آنچه در تحت نام کلتو و فرهنگ، از آن زمانه بمیراث مانده است، اکثراً ابتکارات و علاقمندی های انفرادی شناخته شده می تواند. تمام اشکال اختلافات "نژادی" و تضاد های قبیله و "ناسیونالیستی"، از قریب ۲۵۰ سال بدینسو، درست پس از، تشکیل "حکومت های ملی" در اروپای غربی، بخصوص در دوران استعمار غربی، دامن زده شده است.

در خاتمه یکبار دیگر بجز ترکیب «خون» اگر آنرا، با «هویت نژادی» منسوب بسازیم، غیر قابل تغییر بوده، در دو هویت دیگر، که کلتوری و سیاسی است، تغییر پذیر است، با فرق اینک کلتور با خلاقیت های جدید کلتوری، غنی گردیده، بعنوان یک سیستم «باز» در دسترس بشرقرار می گیرد، استفاده از آن د اختیار فرد است. گاه هم به حالاتی بر می خوریم که یک «شوونیست» بر «شوونیست» دیگر غر می زند، که چرا زبانش را که «زبان رسمی» دولت است، نمی فهمد. در حقیقت امر، چنین یک اعتراض «موازی» یک تبعه مساوی الحقوق بر تبعه دیگر مجاز نیست. کنترل آنچه در قانون ذکر شده ست، وظیفه "ارگان موظف دولتی"، نه افراد "داوطلب" و از نگاه قانون محجوب و مغرض. وقتی یک تبعه دولت، نخواهد بطور مثال، بحیث "مأمور" دولت کار کند، زیرا شرایط تقرر برایش مساعد نیست، پس هیچ کس حق ندارد، آزادی فردی او را مورد سؤال قرار دهد. انسان در استفاده از گنجینه کلتوری، آزاد است که چه وقت و برای چه منظور از آن کار می گیرد. موضوع سیاسی از بخش کلتوری و علم و فرهنگ متفاوت است. با توافق روی قوانین که بعضاً می تواند سیستم «دیکتاتوری» در جامعه برقرار باشد، برای اتباع یک کشور مطابق «قوانین» حقوق و مکلفیت ها، تعیین می گردد.

